

هشت گفتار درباره فاشیسم- نوشته "تولیاتی"

مقایسه میان انگیزه های تشکیل ملیشیای فاشیسم و بسیج حزب الله ترجمه و تنظیم- ن. کیانی

بند اول اساسنامه حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا: حزب ناسیونال فاشیست، يك سازمان ملیشیای غیرنظامی اما در خدمت دولت است. یعنی حزب دیگر حزب نیست بلکه يك ملیشیاست. علاوه بر آن ملیشیایی در خدمت دولت. درباره نسل اول انقلاب 57 و ادعایی که اکنون بعنوان بازگشت به انقلاب با کادرهای جدید و جایگزین در جمهوری اسلامی می شود، این جمله موسولینی را بخوانید: نمی توان با کادرهایی که با آنان به قدرت رسیده ایم قدرت را حفظ کرد.

گفتار سوم - بخش دوم

آنچه من تا بحال گفتم روند ناپود شدن سازمان های قدیمی و جذب کادرهای جدید را نشان می دهد. در این زمان بود که مسئله حاد شد. در این لحظه بود که بحران حزب فاشیست آغاز شد. چرا؟

ریشه بحران های درونی حزب فاشیست بطور ویژه در تباين ها و سایه روشن هایی است که درون بورژوازی کوچک و متوسط ایتالیا وجود داشت. اینان بودند که به توده فاشیست شکل می دادند و در ابتدا با دیکتاتوری آشکار ارتجاعی ترین قشرهای بورژوازی مخالف بودند. نباید بحران های فاشیسم ایتالیایی را با بحران های دیگر جنبش های فاشیستی مثلا فاشیسم آلمان مخلوط کرد. در آلمان نارضایی قشرهای متوسط، بیکاران و غیره سهم بسیار بزرگتری در بحران داشتند. در ایتالیا بحران ها این خصلت را نداشتند. در حزب فاشیست هم توده کارگری وجود نداشت.

آنانی که در برابر حزب قرار می گرفتند رهبران خرده بورژوازی محلی، دسته های فاشیستی و توده خرده بورژوازی روستاها بودند که برایشان فشار دیکتاتوری فاشیستی تحمل ناپذیر بود. از اینجا بود که پس از راهپیمایی "بر رم" نارضایتی، گسست در همه سازمان های محلی فاشیسم بوجود آمد.

مثلا یکی از این نارضیان فاشیست مانند "فورنی" را در نظر بگیریم. او که بود؟ يك خرده بورژوازی نمونه که پس از جنگ به فاشیسم پیوسته بود. هرچند در خدمت زمینداران بود تصور می کرد خواهد توانست جایگاه مهمی در زندگی سیاسی ایتالیا بدست آورد. دیگران از قبیل سالار، میزوری و بقیه هم مثل او بودند. در هر سازمان فاشیست نمونه ای از این رهبران ناراضی و خرده گیر وجود داشت که می کوشیدند شورش کنند و در نتیجه به بحران دامن می زدند.

اما همه به این شکل عمل نمی کردند. شمار بزرگی از فاشیست ها جذب دستگاه دولتی و دستگاه اقتصادی بورژوازی شدند. در 1923 در فهرست مشاوران مدیریت شرکت های بزرگ، بویژه آنهایی که مانند بیمه کارکرد تعیین کننده مدیریتی ندارند حضور فاشیست ها مشهود بود. يك سلسله رسوایی های معروف بوجود آمد که ریشه آنها را باید در ظهور این فاشیست ها یافت که با دزدی و کلاهبرداری سعی می کردند سرمایه دار شوند و مقامی هدایت کننده در عرصه اقتصادی بدست آورند. این اهمیت دارد، زیرا به شیوه متضاد استحالته حزب فاشیست را به يك حزب بورژوازی بزرگ ایتالیایی نشان می دهد.

فاشیسم اگر می خواست مسئله تبدیل به يك حزب واحد را حل کند باید ناراضیان را بر سر جایشان می نشاند. در این جا بود که موسولینی وظیفه را به روشنی تعیین کرد. یعنی

ضرورت تغییر کادرهای حزب فاشیست. در این زمان بود که موسولینی این فرمول را پیش کشید که حزب فاشیست نمی‌تواند با کادرهایی که با آنان به قدرت رسیده قدرت را حفظ کند.

این روند مبارزه بر ضد کادرهای قدیمی نه آسان بود و نه به يك شکل انجام شد. این کادرها با گروه‌ها و با توده‌ها در پیوند بودند. اگر در 1927 ترکیب رهبری حزب فاشیست را بررسی کنیم، می‌بینیم که کادرها تغییر کرده اند. اینها دیگر "نوزدهمی‌ها" (یعنی هواداران برنامه ضدسرمایه داری سال 1919 حزب فاشیست) نبودند، بلکه زمینداران، کارخانه داران و دانشجویانی بودند که فرزندان این سرمایه‌داران و غیره بودند. یا اینکه يك فاشیست رئیس يك موسسه اقتصادی بورژوازی شده است. در 1927 این روند تقریباً کاملاً به فرجام خود رسیده بود. اما در ابتدا مسئله خیلی حاد بود و در حول آن در حزب فاشیست مبارزه‌ای حاد جریان داشت. از دیدگاه ایدئولوژیکی این مبارزه در حول مسئله کارکرد حزب جریان داشت. از دیدگاه سازمانی بر سر اینکه چه کسی باید رهبری کند.

در مسئله نخست، در مورد تعریف حزب فاشیست و موضع آن نسبت به دولت، جالب توجه‌ترین مسئله آن است که ما در خاتمه این روند به مفهومی کاملاً متضاد با آنچه‌ای که در آغاز وجود داشت می‌رسیم.

موسولینی با عزیمت از این آغاز کرد که حزب فاشیست همچون يك "جنبش" است. معنای این جمله چنین بود که حزب باید حاکم باشد و همه چیز را در خود بگیرد. درك اولیه موسولینی چنین بود. اما در کنگره اگوستو این مفهوم کنار گذاشته شد.

پس از آن به روشنی می‌توان دو موضع را دید: يك موضع که موضع کادرهای قدیمی خرده بورژوا نظیر فاریناچی بود و حزب را همچون عنصر غالب می‌دانست. موضع دیگر که عناصر قدیمی حزب ناسیونالیست نظیر فدرزونی و روکو از آن پشتیبانی می‌کردند و معتقد بودند که این حزب است که باید تابع دولت شود. از 1923 تا 1932 در میان این دو موضع نوسان‌های مداومی وجود داشت. سرانجام کار به کجا رسید؟ این سرانجام را می‌توان در اساسنامه حزب ناسیونال فاشیست بخوانید. (که نباید در خواندن آن بر روی جزئیات وقت را از دست داد بلکه باید اهمیت سیاسی آن دریافت.)

در بند اول اساسنامه گفته می‌شود که حزب ناسیونال فاشیست، يك سازمان میلیشیای غیرنظامی و سیویل در خدمت دولت است. این یعنی چه؟ یعنی آن که در همان زمان که وجود حزب را اعلام می‌کنیم آن را نفی می‌کنیم. حزب دیگر حزب نیست بلکه يك **میلیشیاست**. علاوه بر آن میلیشیایی در **خدمت دولت**. آنچه غالب است پس دولت است.

میان حزب و دولت مبارزه‌ای سخت جریان داشت: نماینده دولت استاندار بود و نماینده حزب دبیر استانی. دبیر استانی حزب می‌خواست بالاسر استاندار باشد. برای کاهش دادن این بحران راه‌های مختلفی آزمایش شد، استاندارهای فاشیست منصوب شدند و غیره.

در این مبارزه، بحرانی‌ترین لحظات در سال‌های 1924 و 1925 بود. در آن زمان فاشیسم به مرز شکست رسیده بود. در لحظه معینی در حال از دست دادن قدرت بود. دقت کنید که در آن زمان چگونه ناگزیر شد مقررات سازمانی خود را تغییر دهد. روند دولتی شدن باید متوقف می‌شد. کادرهای قدیمی وارد حزب شدند. فاریناچی که نماینده کادرهای قدیمی بود و حزب را عنصر غالب می‌دانست در 1924 حزب را نجات داد. موسولینی، در 1924، پس از سخنرانی که در سوم ژانویه در سنا انجام داد، يك سری سخنرانی ترتیب داد. اما همه آنها هیچ ارزشی نداشت اگر در سرتاسر ایتالیا از طریق اقدامات فاریناچی بر مبنای ایدئولوژی قدیمی، بر مبنای بازگشت به شکل‌های اولیه حزب پشتیبانی نمی‌شد.

پس دیدیم که چگونه حزب فاشیست تغییر ظاهر داد و چگونه مسئله مناسبات میان حزب و دولت و مسئله سازمان رهبری حزب فاشیست مطرح شد.

یکی از نقطه‌های حساس، همچنان که دیدیم سال 1925 بود. فاریناچی و کادرهای قدیمی فاشیسم را نجات دادند. در اینجا يك نکته‌ای وجود دارد که باید به آن توجه کرد و نباید

فراموش کرد. اگر توجه کنیم می‌بینیم که هرگاه وضعیت سیاسی حادی بوجود می‌آید که در آن احتمال و گرایش به سمت گسترش جنبش توده‌ای وجود دارد، فاشیسم فوراً مانورهایی در همین سمت را طرح ریزی می‌کند.

بدینسان وقتی در 1932-1933 مسئله جوانان مطرح شد، جنبش توده‌ها بالا گرفت و به همین شکل نفوذ حزب کمونیست، فاشیسم ناگهان به یاد شعارها و کادرهای قدیمی افتاد.

امروز با اینحال، برای حزب فاشیست مسئله کادرها دیگر مانند 1924 مطرح نیست. این مسئله دیگر به آن اندازه خطرناک نیست. حزب فاشیست تحکیم شده و با دولت پیوندی استوار برقرار کرده است. ایدئولوژی قدیمی خرده بورژوازی آن کاملاً پاکسازی شده است. امروز بخشی از کادرهای قدیمی برکنار شده‌اند، حذف شده‌اند، زندانی یا تبعید شده‌اند. برخی از آنان نقش پروکاتورها را در مهاجرت ایفا می‌کنند اما دیگر هیچ وظیفه سیاسی ندارند. بحث حول تعریف حزب فاشیست و مناسبات آن با دولت دیگر حاد نیست.

امروز قاعده پذیرفته شده که در 1932 قطعی شد، مناسبات واقعی موجود در کشور را نشان می‌دهد. ولی ایجاد آن به بهای یک سلسله بحران‌های داخلی در حزب فاشیست، یک سلسله تضادها، حذف افراد، تغییر وزرا و غیره بدست آمد.

می‌توان گفت که این تحول در 1927 به سرانجام خود رسیده بود. عناصر تعیین کننده بورژوازی در آن زمان در سازمان حزب فاشیست مشارکت کردند. در همان زمان در حزب فاشیست یک توده بزرگ کارکنان و کارمندان دولت وجود داشت. کارگران، زحمتکشان کشاورزی، در آن سهم بسیار اندکی داشتند. این بود وضع در 1927.

بنابراین مسئله مناسبات میان حزب فاشیست و دولت در نقطه حل و فصل خود بود. استخواندنی درونی حزب فاشیست اصلاح شد.

حزب فاشیست در ماهیت خود دیگر یک حزب نبود. در اینجا تحول دیالکتیکی آن را می‌بینید: از یک موضع به موضع دیگر بطور آرام به مرحله‌ای بالاتر گذر می‌کرد. حزب فاشیست دیگر یک حزب نبود. در آن دیگر بحثی انجام نمی‌شد.

بحث سیاسی دیگر تمام شده بود. زمانی که حزب فاشیست دست به چرخشی می‌زد اعضای آن نیز مانند هر شهروند دیگری از طریق روزنامه‌ها از آن باخبر می‌شدند. آنان هیچ نقشی در تعیین سیاست حزب نداشتند. هر شکل دمکراسی داخلی از میان رفته بود. این حزب بر مبنای یک الگوی بوروکراتیک از بالا سازمان گرفته بود.

در راس آن دفتری بود که "شورای عالی فاشیسم" آن را برگزیده بود، شورایی که حتی یک سازمان حزبی نبود بلکه سازمانی دولتی بود که در آن نمایندگان حزب، دولت، بانک، صنایع و غیره حضور داشتند. شورای عالی فاشیسم عبارت بود از سازمان گروه‌های رهبری کننده بورژوازی ایتالیا که در پیوند با فاشیسم بودند.

شورای عالی فاشیسم بود که مقام‌های میانی را تعیین می‌کرد و از آنجا مقام‌های محلی و بالاخره روسای سازمان‌های فاشیستی پایه تعیین می‌شد.

می‌توان گفت که زندگی درونی حزب فاشیست دیگر مرده بود. از نظر شکلی، سالی یکبار مجمعی از اعضا تشکیل می‌شد که به یک سلسله سخنرانی‌های رسمی گوش فرا می‌داد. آنان اقدامات دفتر رهبری پیشین را تایید می‌کردند و برنامه جدید را تصویب. اما این تصویب تنها نوعی تشریفات بود که هیچ ربطی به انتخابات از نوع دمکراتیک نداشت.

با اینحال اشتباه است اگر فکر کنیم که در داخل حزب فاشیست هیچ حیاتی وجود نداشت. چرا؟ زیرا در کادرهای حزب فاشیست، بویژه در کادرهای میانی که در ارتباط با پایه حزبی بودند، عناصری وجود داشتند که نمی‌توانستند فکر نکنند، قضاوت نکنند. آنان تاثیر توده را که با آن هر روزه در تماس بودند بر خود احساس می‌کردند.

واکنش‌های سیاسی از میان این کادرها بود که بوجود می‌آمد. از چه طریقی؟ به طریقی متضاد. این واکنش‌ها به چشم نمی‌آمد مگر زمانی که به بالاترین درجه خود می‌رسید. مثلاً به

مورد آرپیناری که در شهر بولوین بالا گرفت توجه کنید. تنها زمانی این قضیه رو شد که فاشیسم دیگر نمی‌توانست آن را تحمل کند؛ زمانی که این گروه با برنامه‌های متفاوت از برنامه رسمی فاشیسم به میدان آمدند.

این روند با اینحال به چشم نمی‌آید. شاید بیشتر در سازمان‌های فاشیستی روستایی دیده شود که در آنجا نارضایتی بیشتر است و دسته‌های فاشیستی محلی رابطه نزدیکتری با توده دارند. آنجا کمک پلیس به اندازه شهر نیرومند نیست. این توضیح می‌دهد که چرا آخرین پدیده بزرگ نارضیان درون حزب در منطقه امیلی بوجود آمد، جایی که نارضایتی توده بسیار زیاد است. آخرین پدیده مربوط به سال‌های 1934 - 1933 است، زمانی که برای يك سال، ناگزیر شد استثنایی بر قاعده عمومی عضوگیری قائل شود. ورود اعضای جدید موكول به گذراندن يك دوره آزمایشی است. این راه عادی است. تنها در زمان‌های معینی است که درهای حزب باز است. امروز این درها بسته است. در 1934 - 1933 درها برای عضوگیری باز شد و تلاش بسیار شد تا کارگران را به حزب وارد کنند.

این کارزار به نتایجی دست یافت که نمی‌توان آن را انکار کرد. تعداد اعضا در حدود 700 تا 800 هزار افزایش یافت. پذیرش کارگران به داخل حزب فاشیست همچون پدیده‌ای فرعی قبلا در ابتدای سال 1932، مثلا در کارخانه فیات و چند کارخانه دیگر انجام شده بود. اما جهش بزرگ عضوگیری در 1935 بود. تعداد ثبت نام کنندگان که در ابتدای سال 1.099.000 بود در پایان سال به 1.850.000 رسید یعنی حدود 800.000 عضو جدید به آن وارد شدند که در میان آنان حتما يك توده کارگری وجود داشت.

پیامد این ورود نیروهای جدید تشدید قاعده بوروکراتیزاسیون بود. سخن گفتن توده حزبی بیش از گذشته محدود شد. اما این پدیده پیامد دیگری داشت و دارد: وجود شکل‌های معین حیات سیاسی در حاشیه حزب فاشیست که در روستاها بیش از شهرها می‌توان آن را حس کرد.

ما در پایان توسعه هستیم. در برابر ما يك حزب فاشیست با 1.800.000 عضو وجود دارد که قشرهای مهمی از مردم ایتالیا و تمام بورژوازی را در بر می‌گیرد. سازمان دیگری که متعلق به بورژوازی ایتالیا باشد امروز دیگر وجود ندارد. جز چند استثنای نادر دیگر بورژوایی وجود ندارد که عضو حزب فاشیست نباشد. شکل‌های سیاسی قدیمی بورژوازی بطور قطعی محو شده اند.

این برای بورژوازی يك عنصر قدرت است. حزب خصلت حزبی خود را از دست می‌دهد. با اینحال این حزب در مقیاس وسیعی ایدئولوژی بورژوازی ایتالیا را متحد می‌کند. و این به بورژوازی يك عنصر نیرو می‌دهد. این را نباید فراموش کرد. این دارای اهمیت زیادی است. بورژوازی ایتالیا در حزب فاشیست يك سازمان سیاسی از نوع جدید دارد که می‌تواند دیکتاتوری آشکار بر روی طبقات زحمتکش را اعمال کند. علاوه بر آن، از خلال يك سلسله از سازمان‌ها و پیوندها، حزب فاشیست سازمانی شده است که به بورژوازی ایتالیا امکان اعمال فشار مسلحانه بر توده‌های زحمتکش را داده است. حزب فاشیست، در واقع در کنار خود يك گروه میلیشیا دارد که آن هم تغییر و تحولات بسیار دیده است و علیرغم همه اینها، خصلت سازمان مسلح حزب را حفظ کرده است. این میلیشیا همان ژاندارم‌ها و پلیس نیستند، ارتش هم نیست، هرچند ردیابی از همه آنها در آن است. اما از طریق آن، حزب، توده‌های وسیع را در مهار گرفته است. میلیشیا یکی از پایه‌های اصلی نیروی دیکتاتوری است.

در اینجا نیز تضاد وجود داشت. میلیشیا از خلال تحول این تضادها شکل گرفته و تکامل یافته است. اما فقدان حیات سیاسی موجب می‌شود که ایجاد استحکام و انسجام در آن دشوار باشد. و این همانطور که بعدا خواهیم دید به ما کمونیست‌ها امکان می‌دهد که کارهایی بتوانیم انجام دهیم. اما اشتباه است که در آنجا نیز تضادها را ندید و ندید که حزب فاشیست يك عنصر نیروبخش است.

پیوستن به حزب فاشیست، در عمق مسئله، بیانگر يك پیوند، يك وابستگی ایدئولوژیک کمابیش بزرگ و يك پیوند سازمانی است. بعنوان تشبیه می‌توان گفت کارگرانی که به حزب وارد شده‌اند مانند این است که وادار شده باشند نوعی یونیفورم نظامی بر تن کنند. يك سرباز هم ممکن است از وضع ناراضی باشد. اما او سرباز است، یونیفورمی دارد که او را وادار به فرمانبرداری، وادار به اطاعت می‌کند و نمی‌تواند شورش کند مگر در شرایط بحران انقلابی. عضویت در حزب فاشیست هم نقش همین یونیفورم را دارد.

تنها از طریق فعالیت پیگیرانه حزب است که ما می‌توانیم این پیوندها را قطع کنیم. اشتباه است اگر فکر کنیم که این پیوندها بخودی خود قطع خواهد شد. بخشی از مقاومتی که ما در کارمان، در پایه، در کارخانه‌ها با آن مواجه هستیم، شاید از جمله ناشی از آن است که ما نمی‌توانیم در همه مواقع درك کنیم که چگونه باید این پیوندها را قطع کرد، که نمی‌توانیم شعارهایمان را تطبیق دهیم و هدف‌هایمان را برای کارگرانی که این یونیفورم را بر تن کرده‌اند محدود کنیم، نمی‌توانیم وضع روحی این کارگران را بفهمیم و راهی که از طریق آن می‌توان آنان را به مبارزه کشاند تشخیص دهیم.

این عنصری است که باید در اجرای عملی تاکتیک مان در مورد استفاده از امکان‌های قانونی در نظر گرفت.

پایان گفتار سوم

راه توده 167 18.02.2008